



دکتر حشمت‌الله طیبی

## امیر کبیر و امان‌الله خان اردلان

### در کتاب تحفه ناصری<sup>۱</sup>

در سالهای آخر پادشاهی محمد شاه قاجار، رضاقلی‌خان اردلان والی کردستان متهم به همدستی با بهمن میرزا<sup>۲</sup> والی آذربایجان شده، مورد سخط پادشاه قاجار قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> حسب‌الامر خسروخان گرجی بکردستان رفته، رضاقلی‌خان والی را دستگیر و روانه تهران می‌نماید<sup>۴</sup> و در محل فوج توپخانه واقع در تجریش شمیرانات محبوس می‌گردد.<sup>۵</sup> و اداره کردستان به خسروخان گرجی واگذار می‌شود.<sup>۶</sup>

پس از فوت محمدشاه در شب سه‌شنبه ششم شوال سال ۱۲۶۴ هجری عسده‌ای از کردستان‌بها که ظاهراً به‌قیمد عرض تظلم از خسروخان گرجی و باطناً هواداری از رضاقلی‌خان والی به تهران آمده و در مسجد شاه بستی شده بودند. از فرصت استفاده کرده، از بست بیرون آمده به تجریش رفته و با کمک فوج گروس که در آنوقت در امامزاده قاسم مقیم بود، با توسل به زور رضاقلی‌خان را از حبس بیرون آورده عازم کردستان می‌شوند.<sup>۷</sup> خسروخان گرجی که موقتاً عهده‌دار امور کردستان بود، بمحض اطلاع از مرگ

۱- این کتاب در سال ۱۳۱۹ هجری قمری بقلم میرزا شکرالله سندجی در سندج نوشته شده است.

۲- نواب بهمن میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر محمدشاه قاجار.

۳- هدایت در روضه‌الصفا می‌نویسد: «معرض افتاد که رضاقلی‌خان والی کردستان وسندج را هوائی در سر افتاده و در خدمت دیوانی به‌تھاون و تسامح مصمم است و خود را بنواب امیرزاده بهمن میرزا بسته است» جلد دهم ص ۳۴۴.

۴- ناسخ التواریخ (قاجاریه) جلد سوم ص ۱۵.

۵- نسخه خطی تحفه ناصری.

۶- روضه‌الصفا جلد دهم ص ۳۴۵.

۷- نسخه خطی تحفه ناصری.

محمد شاه و فرار رضاقلی‌خان از تهران از بیم برخورد با مردم نخست به قلعه سنندج پناه برده سپس بامر ناصرالدین‌شاه با مردم خود راهی زنجان می‌شود تا باردوی همایونی به‌پیوندند.<sup>۸</sup> در تواریخ کردستان آمده است که بمحض اطلاع مردم از مرگ محمد شاه علیه خسروخان شورش می‌کنند، ولی او موفق می‌شود با جنگ و گریز خود و همراهانش را نجات دهد.<sup>۹</sup>

رضاقلی‌خان اردلان بمحض ورود بدارالایاله سنندج از فرصت استفاده نموده مردم را بگرد خویش انجمن کرده خود را حاکم بالاستقلال کردستان اعلام و در مسند حکمرانی ولایت مستقر می‌گردد.<sup>۱۰</sup>

امیر کبیر پس از استقرار در مسند صدارت، با قدرت تمام به‌حل و فصل امور از هم پاشیده مملکت و عزل و نصب حکام ولایات سراسر ایران پرداخت، ولی درباره کردستان و رضاقلی‌خان اردلان (والی بی‌فرمان) بنابر مصلحت تغافل ورزید. در این باره میرزا عبدالله‌منشی در ذیل صفحه ۲۱۷ تاریخ کردستان تألیف مستوره نوشته است: «بدلیل «الامور مرهونه باوقافتها» چون مدت شش ماه را با نواب رضاقلی‌خان والی گل‌روی آفتابی کردند، فرمان خلعت حکومت اردلان را باو (امان‌الله‌خان) عنایت داشتند»<sup>۱۱</sup>.

همچنین در «تحفه ناصری» ضمن بیان وقایعی که بعد از فوت محمد شاه قاجار در ارتباط با ولایت کردستان در تهران اتفاق افتاده آمده است: «ناصرالدین‌شاه پس از ورود دارالخلافه بر تخت سلطنت صعود کرده و بتسویه مهم خطیره دولت شروع نموده، میرزا تقی‌خان فراهانی که از دانشمندان روزگار و از چاکران و خدمتگزاران شهریار بوده برحسب لیاقت و شایستگی بلقب جلیل امیر کبیری و وزارت لشکر و کشور که مرتبه صدارت عظمی است مفتخر گردیده، القمه پس از قوام و قرار کار سلطنت بتصویب و تصدیق امیر کبیر حکام تمام ولایات تغییر و تبدیل شده، فقط بمصالح چند در کار کردستان و حکومت رضاقلی‌خان تغافل ورزیده»<sup>۱۲</sup>.

این رضاقلی‌خان، پسر خسروخان ناکام والی کردستان و شاهزاده حسن جهان‌خانم ملقب به‌والیه دختر فتحعلیشاه و شوهر شاهزاده طوبی خانم خواهر محمد شاه قاجار است. که بر اثر عمل خلاف قاعده‌ای که از او سرزده مورد بی‌مهری دربار قاجار واقع شده بود<sup>۱۳</sup>، برادر کوچکش امان‌الله‌خان ملقب به‌غلام‌شاه‌خان که در این‌مدت در نهایت پریشانی و بی‌برگی در تهران بسر می‌برده، جسارت و شرارت برادرش رضاقلی‌خان و شرارت

۸- ناسخ‌التواریخ جلد سوم ص ۱۵.

۹- تحفه ناصری (نسخه خطی).

۱۰- همان کتاب.

۱۱- تاریخ کردستان تألیف مستوره ص ۲۱۷.

۱۲- نسخه خطی تحفه ناصری.

۱۳- درباره رضاقلی‌خان والی در کتاب امیر کبیر و ایران آمده است که کلنل شیل نزد امیر شفاعت و از وی دلسوزی کرده‌مینویسد (۲۹ صفر ۱۲۶۶) «... دور نیست که بسبب قرابت باخانواده سلطنت و نجات او خود آن جناب هم راضی نشوند که باین شدت و ذلت به‌مشارالیه بدبگذرانند در اینکه سابقاً در کردستان والی بود». ص ۷۳.

کردستانیها را بفال نیک شمرده با جمعی از بستگان خود تا قزوین به پیشباز موکب همایون می‌رود، و بکرأس اسب تازی با یراق که خودش دهنه آن را گرفته تقدیم می‌نماید و با فصاحت بیان اظهار چاکری و عبودیت می‌کند. «چون خاطر خطیر شهریار تاجدار بحرکت وحشانه و جسارت رضاقلیخان مسبوق و قرین کمال رنجش و تغییر بوده، این آداب‌دانی و انقیاد غلام‌شاه‌خان در نظر انور شهریاری جلوه بسزا کرده»<sup>۱۴</sup>. با این حال نسبت باو التفاتی نمی‌شود و چون در تهران پریشان و بی‌برگ و نوا بوده چاره کار را در این می‌بیند که به دیوان‌خانه امیرکبیر پناه برده، چندی در آنجا بستی شود، تا شاید فرجی گردد و امیر او را به نوائی رساند. مؤلف تحفه ناصری در این باره می‌نویسد: «خود امان‌الله‌خان سرگذشت خود را باین تفصیل بیان نموده است که من بعد از اینکه بدیوانخانه امیرکبیر رفتم و بستی شدم، همه روزه با حضور رجال دولت امیرکبیر از من ملامت و توبیخ مینمود، که توقف شما در منزل من بی‌فائده است، عرض خود میبری و زحمت من افزائی، چرا دست از من برنمیداری و بیجهت خود را معطل میکنی و مرا می‌آزاری. بعد از ختم مجلس محرمانه بمن پیغام میداد که مبادا از تغییرات من دل‌تنگ و مأیوس بشود، مقتضیات وقت این و صلاح کار چنین است، «صد درستی در شکست خضر هست» من فی‌الجمله امیدواری حاصل می‌کردم، تا اینکه محمد علیخان سقزی و آقاقلی داروغه با عریضه و پیشکش رضا قلیخان برادرم بطهران رسیدند»<sup>۱۵</sup>.

#### دعوت امان‌الله‌خان به عروسی امیر و عزه‌الدوله

در تواریخ عصر ناصری آمده است که «در روز جمعه بیست و دوم ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ ناصرالدین شاه ملکه‌زاده خانم خواهر تنی خود را که عزه‌الدوله لقب داشت به عقد میرزا تقی‌خان امیرکبیر در آورد». در مجلسی که باین مناسبت در دربار منعقد شد، به دستور امیرکبیر امان‌الله‌خان اردلان درحالی‌که در دیوان‌خانه او بستی بود، در زمره شاهزادگان به جشن عروسی دعوت می‌شود مؤلف تحفه ناصری به نقل از امان‌الله‌خان می‌نویسد:

«در آن موقع بنای امر خیر ملک‌زاده و جشن عروسی امیرکبیر در میان بود، مجالس سور و سرور منعقد شد. بدستورالعمل امیرکبیر ایشک آقاسی مرا در جمع شاهزادگان عظام بایست وعده بگیرد. صبح آنروز که شاهزادگان دعوت داشتند، ایشک آقاسی بمنزل من آمد، چون مرا با حالت پریشان و بی‌برگ و نوا دید عنوان دعوت نکرد و رفت، من فهمیدم که شرح حال مرا به امیرکبیر خواهد گفت، یکنفر از محارم خود را در عقب فرستادم که استعلام نماید، پس از انعقاد مجلس امیرکبیر بر تمام حضار نظر می‌اندازد و مرا نمی‌بیند، فوری از ایشک آقاسی می‌پرسد، امان‌الله‌خان والی را مگر دعوت نکرده‌اید، عرض می‌کند حقیقت صبحی بمنزل او رفتم او را دعوت ننمایم، احوال او بدرجه‌ای پریشان و مفلوک دیدم منفعل شدم و اظهاری نکردم، واضح عرض میکنم، سر و

۱۴- نسخه خطی تحفه ناصری.

۱۵- تحفه ناصری (نسخه خطی).

برگ، گل ندارد بچه رو رود بگلشن»<sup>۱۶</sup>.

بعد از اتمام مراسم جشن، امیر کبیر برای دلجوئی و نوازش امان‌الله‌خان را به حضور می‌طلبید، و او را به وعده حکومت کردستان دلخوش می‌سازد. امان‌الله‌خان خود در این باره گوید:

«مجلس بر گزار شد و شب درآمد. یک نفر پیشخدمت بمنزل من آمد که امیر کبیر شما را میخواهد. من با حالت خوف و رجا دو نفر از محارم خود برداشته و باندرون داخل شدم، براهنمائی پیشخدمت از پله‌های زیاد بالا رفته بدرج اطاقی که امیر کبیر در آنجا جلوس کرده بود رسیدم. دیدم آن بزرگ‌منش پاك طینت از فرط تواضع و بنده - نوازی خودش پرده را برگرفته، من تعظیم کردم، ایشان بر تواضع و تکریم افزود بسمی که من نزدیک بود از خجلت سراپا آب بشوم، دست مرا گرفته و باصرار زیاد بالای دست خود نشانید، قلیان و قهوه فرمود، بعد از صرف قهوه، پیشخدمت خود را امر کرد که تمام اسباب قهوه را بدست آدم والی بدهید بمنزل والی ببرد، قلیان متعدد آوردند، پس از صرف قلیان باز فرمایش نمود که این قلیانها را به آدم والی تسلیم کنید، تمام اسبابهای قهوه و قلیان جواهرات نفیسه بود، خلاصه شام طلبید، سفره مفصلی حاضر شد، دونفری بصرف غذا مشغول شدیم، دید کسی در میان اطاق نیست، فرمود والی بر خود فرض کرده‌ام تا ترا بحکومت روانه کردستان نکنم. بحجله ملک‌زاده داخل نشوم، بشرط اینکه احدی را از این فقره اطلاع ندهی»<sup>۱۷</sup>.

نکته‌ای که در اینجا نیاز به توضیح دارد این است که، تمامی کتب و مقالاتی که در شرح حال امیر کبیر تا امروز نوشته و منتشر شده‌اند، درباره ازدواج امیر کبیر با عزة‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه، اولاً هیچ اشاره‌ای به حکایت امیر و امان‌الله‌خان والی ندارند، ثانیاً در دو نکته اتفاق نظر دارند، یکی در تاریخ این ازدواج که روز جمعه بیست و دوم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ بوده است و دیگر نقل قولی است در کتاب «آگهی شهان از کار جهان» تألیف حاجی میرزا حسن‌خان انصاری، که بقول شادروان عباس اقبال «محتمل است که خالی از صحت نباشد»<sup>۱۸</sup> آن قول این است:

«عزة‌الدوله گوید، شبی مرا با شکوه سلطنتی به‌خاگاه امیر بردند ۱۹ و در سیزده سالگی نور از ماه چهارده می‌ربودم، تا نیمه شب امیر به‌اندرون نیامد و شاهزاده‌خانهای حرم شاهی چون ستارگان بهم ریخته و به‌جذب و دفع یکدیگر آمیخته و شوری از ساز و آواز در انداختند، که خواجه آواز ورود امیر را داد، چنان خاموش شدند که گوئی همه مردند و هریک سر به‌گوشه‌ای فرو بردند، من ماندم و دایه، امیر به‌ورود حجله شام و غلیان خواست و نشست به‌حکم نوشتن، شام آوردند و خورد و سخنی به‌من نگفته تنها در

۱۶- همان کتاب.

۱۷- نسخه خطی تحفه ناصری.

۱۸- میرزا تقی‌خان امیر کبیر ص ۱۵۸

۱۹- عزة‌الدوله در چهارشنبه چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ به سرای امیر رفت. اقبال ص ۱۵۸

بستر خفت و سپیده دم بیرون رفت، من هم به بستر دیگر خفته، تا هفده شب بدین منوال گذشت، محفلیها رفتند و من ماندم و دایه و خانه، برخاستم جامه‌دان امیر را گشودم، آنچه لباس چرکین بود دادم شستند و دوختنیها را دوختم و به صندوق گذاردم. به خانه‌داری از نظیف حجرات و تنظیم بیواتات پرداختم، شب هیجدهم که امیر آمد و مرا به کدبانوئی دید پسندید و آن شب هم بستر من شد»<sup>۲۰</sup>.

با توجه به گفته امان‌الله‌خان والی که می‌گوید: «(امیر کبیر) فرمود والی بر خود فرض کرده‌ام تا ترا بحکومت روانه کردستان نکنم، بحجله ملک‌زاده داخل نشوم»، باید دید علت اینکه امیر در همان شبهای اول ازدواج به حجله عزه‌الدوله داخل نشده و با او هم بستر نگردیده است آیا بخاطر عهد و قراری بوده است که در کار امان‌الله‌خان والی با خود بسته و یا بگفته ملک‌زاده کدبانوئی او؟.

آنچه از احوال امیر کبیر در دوره صدارت او بما رسیده است، گویای این واقعیت است که در هر صورت امیر در تصمیماتش همیشه مصالح ملک و ملت را در نظر می‌داشته است، شاید در این حرکت دو هدف داشته است که حاصل و نتیجه هر دو هدف چیزی جز رسیدن به اهداف سیاسی او نبوده است.

حکایت عزه‌الدوله حاکی از این واقعیت است که امیر کبیر در دوران حیات سیاسی‌اش به تجربه دریافته بود که نباید اجازه دخالت در امور سیاسی و مملکت‌داری به بانوی حرم داد، خصوصاً اگر بانو خواهر پادشاه باشد، بنابراین با این رفتار این اصل را دنبال می‌کرده که حدود و وظایف در زندگی زناشویی باید رعایت گردد، باین اعتبار هدف نهائی از این حرکت امیر این بوده است که از همان آغاز زندگی مشترک زناشویی ملک‌زاده به کدبانوئی و خودش به امر سیاست و مملکت‌داری مشغول باشد.

اما حکایت امان‌الله‌خان والی، نشانی است از تصمیم سیاسی امیر و پابردی او در بانجام رسانیدن امری از امور مملکت که بر خود فرض دانسته است و در این راه امور مملکت را بر امور شخصی ترجیح می‌دانسته. بهر صورت امیر کبیر که پای بند عهد و قرار خویش بوده است، در امور جاری اولویت را به مصالح ملک و ملت می‌داد تا مصلحت شخصی خویش، چنانکه تا فرمان حکومت کردستان را برای امان‌الله‌خان والی از شاه نگرفت و او را با وسایل لازم و تمهیدات فراوان راهی کردستان نکرد به حجله ملک‌زاده داخل نشد، آری روزی که امیر به عهد خویش وفا کرد، شبش به حجله عزه‌الدوله رفت و با او هم بستر شد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

### تدبیرات و تمهیدات امیر کبیر در کار امان‌الله‌خان والی

امیر کبیر در ایفای عهدی که بخاطر امان‌الله‌خان با خود بسته بود، در موقع خداحافظی به‌وی سفارش می‌کند که کسی را در جریان گفتگوهایشان قرار ندهد و در نهایت احتیاط بانتظار اقدامات بعدی او باشد. امان‌الله‌خان می‌گوید: بعد از اینکه از

۲۰- نسخه خطی «آگهی‌ها از کار جهان» ص ۵۹ به نقل از «میرزا تقی‌خان امیر کبیر» تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۱۵۸، همچنین، امیر کبیر و دارالفنون، مقاله رعدی آذرخشی ص ۹۵.

مخضر امیر کبیر خارج شدم، از بالاخانه پائین آمدم و بمیان حیاط رسیدم، که امیر مرا خواست و فرمود:

«اگرچه من بعقل و امانت شما اطمینان دارم ولی احتیاطاً میگویم. بروز این اسرار باعث شکست کار تو خواهد بود، عرض کردم خاطر مبارک آسوده باشد. آتش با و وفور شادمانی بروز آوردم. صبح زود بخانه حاجیه والیه رفتم. دو ساعت از روز گذشته بی اینکه من آدم نزد آنها بفرستم دیدم محمد علی‌خان و آفاقلی (فردستانگان رضاقلی‌خان) بنا نهایت فروتنی و خشوع نزد من آمدند و اظهار بندگی و موافقت نمودند و من قدری آنها را دلالت کردم و وعده شغل و عمل به آنها دادم، معلوم شد صبح زود امیر کبیر آنها را احضار فرموده و به آنها گفته است من محرمانه بشما اطلاع میدهم، غلام‌شاه خان امروز خلعت حکومت کردستان را خواهد پوشید، صلاح شما این است حالا نزد امان‌الله‌خان رفته و با او بسازید، باحضرات در خدمت حاجیه والیه مشغول صحبت بودیم، قبل از ظهر فراش آمد و بمن گفت امیر فرموده است، کردستانها را با خود بیاورد و از درب باغ بیاید و شرف اندوز حضور همایون بشود، من با خان احمدخان برادرم و محمد علی‌خان و آفاقلی متفقاً رفتیم از درب باغ داخل شدیم، امیر کبیر چون ما را دید خودش پیش آمده دست مرا گرفته بحضور اقدس برد، شهریار قاجار ناصرالدین شاه با کمال مرحمت فرمودند «امان‌الله‌خان حکومت کردستان را بشما دادم مرخصی که بی حالت معطلی، بکردستان بروی» من هم تعظیم و عرض تشکر نموده، از حضور همایون برگشتم، دیدم امیر کبیر خلعت مبارک را بدست خود گرفته بمن پوشانید، فرمود محض اینکه رسوم خلعتی نداده باشی من خودم حامل خلعت شما شدم. چند قدم که پائین آمدم بتعجیل تشریف آورده مرا خواست و فرمود مگر پول زیاد داری که با خلعت بیرون بروی، قاپوچی و اجزاء همه از تو پول می‌خواهند و اسباب زحمت و معطلی شما خواهد شد. خلعت را فرمود از دوش من برداشتند و در بقچه‌ای گذاشتند و بدست خان احمدخان برادرم دادند و یکنفر پیشخدمت خود را فرمود که والی را با حضرات بیرون برده در طویله خودم دو اسب سواری رهوار با یراق ممتاز گرفته همین ساعت والی و خان احمدخان را با محمد علی‌خان و آفاقلی که خودشان مال سواری دارند سوار کرده از طهران بیرون کنید و نگذارید امشب در اینجا توقف نمایند، پیشخدمت فرموده امیر رفتار نمود تا ما را سوار و از طهران خارج نکرد برگشت. آتش در رباط کریم منزل کردیم، دو ساعت از شب رفته که در خیال خواب و استراحت بودیم، ناگاه اللهوردیخان سرهنگ توپخانه با صد نفر توپچی بمترل ما وارد شد و فوری فرمان سر بسته بمن داد، گشودم و زیارت نمودم. خطاب باللهوردیخان شده بود که با صد نفر توپچی مأموری همراه امان‌الله‌خان بکردستان بروی و هر امری بشما رجوع میکند در انجام آن خودداری نکنید. پنج ساعت از شب گذشته مرا بیدار کردند که علیقلیخان سرهنگ با صد نفر تفنگدار آمده او را نیز ملاقات کردم، چند طغرا احکام امیر کبیر مبنی بر نصاب بزرگانه و دستور العمل لازمه با یک طغرا فرمان جهانمطاع بمن داد، فرمان همایون این بود که علیقلیخان سرهنگ با صد نفر تفنگدار مأموری همراه امان‌الله‌خان تا کردستان بروی و همهجا مواظب باشی کسی قبل از والی

بطرف کردستان نرود و اوامر و نواهی والی را اطاعت کنی. روز شد و از رباط کریم حرکت نمودیم، بفاصله يك فرسخ دو نفر جلو دار اصطبل با فرمان مبارك بما رسیدند و بكدخدا و ریش سفیدان منازل عرض راه طهران الی کردستان خطاب فرموده بودند، امان الله خان با دو بیست نفر توپچی و تفنگدار مأمور کردستان است، در هر منزلی بموجب قبض سیورسات و ملزومات بقدر کفاف به آنها بدهید. از بابت مالیات هذه السنه بخرج شما منظور خواهد شد. خلاصه بدون یکقران ضرر و مخارج طی مراحل کسره بخت کردستان رسیدیم، اینهمه تدبیرات و تمهیدات امیر کبیر از برای گرفتن رضاقلیخان بود... القصه با این بزرگی و تقویت امیر کبیر روز شنبه ۱۴ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۵، ایالت وارد و در کار حکومت مستقل میشود» ۲۱.

### منابع و مأخذ

- ۱- آگهی شهان از کار جهان - میرزا حسن خان انصاری - خطی
  - ۲- امیر کبیر و ایران - فریدون آدمیت - چاپ دوم تهران ۱۳۳۴ شمسی.
  - ۳- امیر کبیر و دارالفنون - مقاله دکتر رعدی آدرخشی - تهران ۱۳۵۴ شمسی.
  - ۴- تاریخ کردستان اردلان - مستوره کردستانی - سنندج ۱۹۴۶ میلادی.
  - ۵- تحفه ناصری - میرزا شکرالله سنندجی - خطی ۱۳۱۹ قمری.
  - ۶- روضة الصفا ناصری جلد دهم - رضاقلیخان هدایت - قم ۱۳۳۹ شمسی
  - ۷- زندگی میرزا تقیخان امیر کبیر - حسین مکی - چاپ سوم تهران ۱۳۳۷ شمسی
  - ۸- میرزا تقیخان امیر کبیر - عباس اقبال - چاپ دوم تهران ۱۳۵۵ شمسی
  - ۹- ناسخ التواریخ (دوره قاجار) - لسان الملك سپهر - تهران ۱۳۳۷ شمسی
- ۲۱- نسخه خطی تحفه ناصری.

### لقب

یکی از درباریهای عادی به نام میرزا یوسف، موقعی که عین الدوله صدراعظم بود مکرراً برای گرفتن لقبی به عین الدوله متوسل می شد. عاقبت که عین الدوله از سماجت متقاضی به عذاب آمد گفت بسیار خوب پیشنهاد لقب شما را می نویسم. خودتان بپرید بدهید منشیان فرمائش را بنویسند تا به صحت ملوکانه برسانم.

روی تکه کاغذی نوشت لقب «عنتر خلوت» برای آقای میرزا یوسف تصویب شده است لذا فرمان آن را بنویسید.

تکه کاغذ را تا کرد و به دست میرزا یوسف داد. میرزا یوسف پس از خروج از پیش عین الدوله با خوشحالی تمام ورقه را گشود و از لقب پیشنهادی عین الدوله مطلع شد و طبعاً از خیر لقب گذشت.